همراه کرد تا بشهر خویش باز آمد پدر بدیدن بالاضافه شادمانی کرد و بر سلامت حالش شکر گفت فلما سئل شبانگه از انچه بر سر او رفته بود
ای وقع علیه از حالت کشتی بیان لم و جور ملاح فی الماء و روستاییان عطف علی ملاح و غدر بفتح الغین المعجمة و سکون المهملة ترک الوفا
عطف علی جور کاروانیان با پدر میگفت فلما سمع ابوه ماجراه پدر گفت ای پسر نگفتمت استفهام انکاری در وقت رفتن تهی دستان را جرئت
دلیری شکسته است فلا یقدر علی الشجاعة و پنجه دلیری شکسته بیت چه خوش گفت آن تهی دست سلحشور مقول القول هو المصراع الثانی
جوی زر ای الذهب بهتر از پنجاه من زور المنّ بالتشدید و هو الرطل و تقرؤ هنا بالتخفیف للوزن پسر گفت ای پدر رنج نبری
گنج برنداری ای لا ترفعه یعنی لا تحصله و تا جان در خطر ننهی بر دشمن ظفر نیابی و تا دانه پریشان نکنی خرمن برنگیری [illegible]
نفع و خرمن نبینی که باندک مایه رنج که بردم بضم الباء و بسختی که خوردم چه مایه توش حاصل کردم اعلم ان بیان نیش قد مر و فی قول الشیخ گر
کر نداری طاقت نیش و اما نوش فهو یجی علی خمسة معان اسم مصدر بمعنی الغوث و صیغة امر از نوشیدن و صفت ترکیبی اذا رکب مع غیره نحو نوش دارو
والمعنی العسل و غیره من الاشربة الحلوة و بمعنی شجرة صنوبر ابدا الاول لفظ نوش بالزاء الفارسی والمراد ههنا هو الرابع بیت گرچه بیرون ز رزق
نتوان خورد بفتح الخاء اللفافة در طلب کاهلی نباید کرد دیگر غواص گر اندیشه کند کام نهنگ بفتحتین و بالنون بعد الهاء بالترکی [illegible]
وصلش [illegible] هرگز نکند فاعله ضمیر غواص در بضم الدال و تشدید الراء للوزن بمعنی اللؤلؤ گرانمایه قد مر قبیل الابواب الحکیم
بالجیم الفارسی والقطع قد مر فی الدیباچه حکمت آسیا سنگ زیرین ای التحتانی متحرک نیست لاجرم تحمل بار گران میکند قطعه
چه خورد استفهام انکاری شیر شرزه بالفتح والسکون ثم بالزاء المعجمة [illegible] بالترکی غضبه [illegible] در بن غار بعد فی
قعر الکهف و [illegible] باز افتاده را ای الساقط والعاجز چه قوت
بکسر الواو [illegible] بود بفتح الواو و هذا الاستفهام انکاری ایضا فالمعنی [illegible] یا بکوش صید خویش گر تو در خانه صید خواهی کرد
ای لولم تخرج الی [illegible] دست و پایت چو عنکبوت [illegible] فلما ذکر الابن فواید سفر پدر گفت ای پسر درین نوبت [illegible]
فلک یاور [illegible] بالیاء المنقوطة بنقطتین [illegible] و فتح الواو یعنی معاون نگردد فاعله ضمیر فلک و اقبال رهبری [illegible]

تا کلت

المنقوطة بدل

تا کلت بضم الکاف الفارسی والثاء للخطاب از خار و خارش از پای بدر آمد ای اخرج قیدها او صاحب دولتی و هو ابن سلطان بتو رسید
و بر تو بخشید و اعطاک مالا و ترحم کرد ای رحمک و دل بر حالت نهاد ای اکرمک حالک تتفقد و هو طلب الشیء ما ضاع والیاء للوحدة جبر کرد
نشد ما انکسر و اصلاح کشد و چنین اتفاق نادر افتد و بر نادر حکم نتوان کرد کما قیل النادر کالمعدوم بیت صیاد نه هر بار شغالی بیارد
الوحدة و هو لفظ فارسی عربیه ابن آوی یقال له بالترکی [illegible] افتد که یکی روز پلنگش الضمیر راجع
الی الصیاد بدرد [illegible] بیت آوخ چه [illegible] برکون [illegible] چنانکه یکی از ملوک پارس نگینی گران
مانی [illegible] نگین بکسر النون والکاف الفارسی فص الخاتم گرانمایه قد مر بیانه در انگشتری داشت ای فی خاتمه فص کثیر الثمن باری ای
مرة بحکم تفرج با تنی چند از خاصان کما هو عادة السلاطین بمصلای بفتح اللام [illegible] شیراز [illegible] فال
چه حافظ بیت بده ساقی می باقی که در جنت نخواهی یافت کنار آب رکناباد و گلگشت مصلی را بیرون رفت فاعله ضمیر یکی فرمود
تا انگشتری را بر گنبد عضد ای علی قبة [illegible] نصب کردند تا هر که تیر از حلقهٔ انگشتری بگذراند خاتم او را باشد ای صار ملکه اتفاقا چهار
صد حکم انداز بکسر المیم و هو القوی بحکم [illegible] که در خدمت او بودند بینداختند للاصابه جمله خطا کردند مگر کودکی
الوحدة بر بام ای علی سطح رباط بکسر الراء [illegible] بهر طرف انداخت [illegible] التقیید بالصباح اتفاقی
تیر او را از حلقهٔ انگشتری بگذرانید فلما [illegible] انگشتری را بوی بخشیدند اشارة الی کودکی [illegible] و هو فی الاصل
الرصاص [illegible] علما [illegible] دادند [illegible]
بکلف بالرمی مرة الثانیة گفتند چرا چنین کردی و کان عاقلا گفت تا رونق اولین بر جای بماند قطعه که بفتح الکاف الفارسی و سکون الهاء
مخفف گاه بود بفتح الواو ای قد یتفق که حکیم روشن رای [illegible] برنیاید درست تدبیری [illegible] گاه باشد که
کودکی نادان ای الصغیر الجاهل بغلط [illegible] بر هدف زند تیری حکایت درویشی را دیدم در غاری فیهما الوحدة
نشسته در [illegible] بر روی خود از جهانیان بسته [illegible] ملوک و سلاطین را در چشم همت او شوکت نمانده

Copyright © King Saud University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com)